

در خاطره جناب آقای استاد حکمت در بازگوئی داستان الماس سیاه و تسبیح سنگ‌جوینی مندرج در شماره ۱۱ مجله خاطرات صفحه ۳۶ توادری پیش آمده که با اجازه استاد بشرح ذیل توضیح داده میشود :

در زمان آخرین نخست‌وزیری مرحوم قوام السلطنه اداره چائی در وزارت دارائی جهت خرید چای داخلی و خارجی و اختلاط چای و بسته‌بندی آن تأسیس شد ، که بنده معاون حسابداری آن اداره بودم و ضمن خدمت دوره دانشکده حقوق را هم می‌گذراندم (۱۳۲۴-۱۳۲۷) ، رساله پایان تحصیلی خود را در موضوع (تاریخچه زراعت چای در دنیا و ایران) تعیین کرده و

نامه‌ها



پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی



رتاب بیاب علوم انسانی



و

اظهار نظرها

برای تهیه این رساله و جمع‌آوری مدارك با خانواده مرحوم كاشف‌السلطنه چاپكار و ساير معرین و اهل خبره در تماس بودم ، یکی از این كارشناسان راهنما كه در چاپكاری قوام‌السلطنه كار میکرد به من امیدواری داد كه اگر این رساله را كه در نوع خود ابتكاری بود به مرحوم قوام‌السلطنه عرضه كنم مورد توجه ایشان قرار خواهد گرفت باشد كه بچاپ و انتشار آن كوكم فرمایند (در اثر تأثیر این رساله دولت به تعمیر مقبره كاشف‌السلطنه و پسا ساختن مجسمه وی اقدام كرد) بعد از فراغت از دانشكده حقوق در سال ۱۳۲۹ به دادستانی دارائی منتقل شدم ولی حقوق را از اداره چاپ میگرفتم یکی از همكاران اداره چاپ كه با دستگاه قوام‌السلطنه ارتباط داشت نسخه‌ای از رساله چاپ را بعرض رسانده بود در آن هنگام مرحوم قوام پس از عمل جراحی از انگلستان بازگشته بود ، بنده را احضار فرموده مورد عنایت قرار دادند ، این رساله در زمان وزارت كمر كات و انحصارات تیمسار ضرغام (۱۳۳۶) در مجله كمر ك بچاپ رسید .

مرحوم قوام‌السلطنه در خوش‌نویسی همطراز امیر نظام گروسی و امین‌الدوله بود و چندین فرمان بخط زیبای ایشان از عهد مظفری به یادگار مانده و همچنین مناجاتی از مولای متقیان بخط نستعلیق با ترجمه آن مرقوم داشته‌اند كه بعدها بوسیله استاد حبیب یغمائی تجدید چاپ شده است

در هنگام ملاقات مرقمی را كه محتوی ۵۴ قطعه خط نسخ ، نستعلیق ، شكسته متعلق به اساتید در گذشته بود حضورشان ارمغان كردم چند قطعه از این مرقعات نفیس بدون امضاء و سیاه مشق بود ولی مرحوم مبرور صاحبان همه خطوط را شناخته به كسانیکه در محضرش بودند معرفی كردند . در آن محفل بمناسبت عرضه این كلكسیون خط یکی از حضار پرسید كه شهرت دارد جناب اشرف كلكسیون تسبیح دارند بشوخی جواب دادند نظیر شهرتی است كه میگویند سپهبد رزم‌آرا (نخست‌وزیر وقت) كلكسیون جواهرات دارد و سپس اضافه كردند كه من تسبیح‌های قیمتی داشتم كه بمناسبتی به شخصیت‌هایی هدیه كردم مثلا هنگامیکه من والی خراسان بودم كنسول افغانستان خواستی بمرخصی رود برای خدا حافظی پیش من آمد يكسد و پنجاه تومان به وی دادم كه در بازگشت به ایران پوستین كابللی برای من بیاورد در مراجعت علاوه از پوستین يك رشته تسبیح شاه مقصود هم ارمغان آورد بعد از مدتی من رئیس‌الوزراء شدم در یکی از جلسات هیأت دولت تسبیح مزبور را به رضاشاه كبیر كه در آن هنگام سمت وزارت جنگ را داشتند بخشیدم زمانی طول‌نكشید كه سردار سپه پس از طی مقام نخست‌وزیری و فرماندهی كل قوا بمقام شامخ سلطنت ایران نایل شدند. روزی باتفاق مرحومان مشیرالدوله و موتمن‌الملك تصمیم گرفتیم

می‌آید که سردار توانائی چون رضاشاه کبیر با آنهمه گرفتاری مملکتی از قبیل سرکوبی سرکشان که گرفتارش بوده و هر روز نیروئی بسیج کرده بگوشه مملکت میفرستاده صبح زود بخانه نخست‌وزیر وقت برود پیداشدن تسبیحی را عنوان کرده و اظهار خوشحالی کند این نکته نیز باید توضیح داده شود که پس از کودتای ۱۲۹۹ مرحوم سیدضیاء نخست‌وزیر شد و به‌امر وی شادروان کلنل محمد تقی‌خان پسیان رئیس کل ژاندارمری خراسان مرحوم قوام‌السلطنه را که والی خراسان بود به تهران اعزام داشت و در تهران زندانی شد و پس از سقوط حکومت سید ضیاء قوام‌السلطنه بصدارت رسید و در زمان رئیس‌الوزرائی وی شادروان کلنل به شهادت نایل شد که شرح ماجرای آن در تاریخ مسطور است .



آقای مدیر محترم

مجله خاطرات و وحید

رویه مرضیه جناب‌عالی که با کمال بیطرفی نظرات موافق و مخالف را بی‌مضایقه برای روشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ در مجله خاطرات وحید درج میفرمائید مرا بر آن داشت که با وجود امساک که دارم

برای عرض تهنیت شرفیاب شویم، شاهنشاه ما را مورد عنایت قرار دادند سخنانی راجع به تمسیت امور مملکتی بیان فرمودند ، تسبیح اهدائی من دردستان بود موقعیتی پیش آمد عرض کردم این تسبیح برای اعلیحضرت همایونی خوش یمن بوده است باتبسم بیان فرمودند روزیکه برای سرکشی ساخلو قزوین میرفتم این تسبیح را بین راه تهران و قزوین گم کردم و در قزوین متوجه گم شدن آن شدم عده‌ای برای پیدا کردن آن مأموریت یافتند ولی تلاش آنان بجائی نرسید در هنگام بازگشت به تهران که دیده براه دوخته بودم تسبیح مزبور در نقطه‌ای بین قزوین و کرج بچشم خورد اتومبیل را متوقف کرده برداشتم . با این تفصیل معلوم میشود داستان گم شدن آنکشتن الماس‌سیاه مربوط بجاده تهران و کهریزک بوده و داستان سبچه شاه مقصود مربوط به جاده تهران و قزوین باشد قطعاً خود استاد حکمت سبچه سنگ‌جویین دارند که در بازگویی خاطره بجای شاه مقصود سنگ‌جویین تداعی فرموده‌اند ، از قضا در آن محفل مرحوم جمال امامی تسبیح شاه مقصودی دردست داشت به قوام‌السلطنه نشان داد مرحوم قوام فرمودند نوع تسبیح اهدائی بهتر از این بوده است مسلماً تسبیح مذکور از هر سنگی بوده باشد باید درموزه آرامگاه که اشیاء خصوصی شاهنشاه فقید در آنجا است باشد و بعلاوه این بنظر بسیار بعید

مجله وحید (خاطرات)

انتصاب من بوزارت کشور و دیگری انتصاب
بوزارت دادگستری از نظر خوانندگان
میگذرد.

نظر به پیشنهاد جناب آقای دکتر
محمد مصدق نخست وزیر بموجب این
دستخط جناب شمس‌الدین امیرعلائی را
بسمت وزارت کشور منصوب و مقرر می‌داریم
که بانجام وظایف محوله اقدام نماید.
کاخ سفید ۱۰ - مرداد ماه ۱۳۳۰

نظر به پیشنهاد جناب آقای دکتر
محمد مصدق نخست وزیر بموجب این دستخط
جناب شمس‌الدین امیرعلائی را بسمت وزارت
دادگستری منصوب و مقرر می‌داریم که بانجام
وظایف محوله اقدام نماید.
کاخ مرمر ۹ آذرماه ۱۳۳۰

بطوریکه ملاحظه میشود من در
تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۰ وزیر کشور بودم و
در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۳۰ بوزارت دادگستری
منصوب گردیده‌ام (یعنی نیمه اول آذر)
بنا بر این اواخر آذر (یا اواخر پائیز که
صدراالاشراف مینویسد دکتر صدر را برای
انتخاب شدن به محلات فرستاده) در رأس
وزارت دادگستری بوده‌ام و در وزارت کشور
نبوده‌ام تا راجع به امر انتخابات مداخله کنم
یعنی تغییر پست داده بودم و درخواست تغییر
از طرف من فقط بمنظور عدم دخالت در
انتخابات بود پس بقول معروف سالبه به
انتفاء موضوع است. از آنجاکه دروغگو
شماره ۱۲

یکبار دیگر با عرض تشکر قبلی چندسطری
راجع به یادداشت‌های صدراالاشراف بنویسم
چه آنکه باز نامی از این جانب برده و
موضوع انتخابات دوره هفدهم را پیش کشیده
خوب بود بقول شیخ اجل سعدی جواب
امثال ایشانرا بخاموشی حواله دهم لکن
به خیر الکلام متوسل شده و مختصری با
ذکر دلیل شرح میدهم تا سکوتم حمل بر
تأیید مطالب ایشان نگردد:

ایشان در صفحه چهل شماره یازدهم
مجله مینویسد و اهل طمع کمره برای استفاده
از حشمتی (امیر حشمت) یا کاندیدا بودن
او موافقت کردند و در این موقع شهاب
خسروانی بواسطه این اختلاف بیشتر امیدوار
شده و دو نفر وزیر کشور اول شمس‌الدین امیر
علائی و بعد الله یار صالح جدا به حمایت او
ایستادند و بدستور وزیر کشور قوای انتظامی
محلات از شهر بانی و ژاندارمری و قوه سر باز
نظامی مرکب از صد و پنجاه نفر که دولت
برای حمایت شهر بانی به محلات فرستاده
بود در حقیقت مأمور اجرای او امر خسروانی
شدند الخ..

حال ابتدا مستنداً به نوشته‌های خود
صدراالاشراف و بعد بدلائل دیگر به تجزیه
و تحلیل نوشته‌هایش میپردازم:

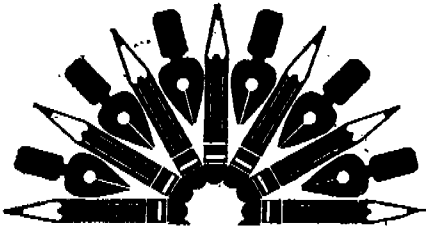
در صفحه ۵۲ شماره اول مجله مینویسد:
در اواخر پائیز دکتر صدر (پسرش) به محلات
رفت تا در اداره کردن امور انتخابات اقدام
کند اینک دو گروار از فرمان همایونی یکی

بامستنطق باغشاه که استنطاق دستگیر شدگان و آزادبخواهان مشروطیت بعهده او بوده و شرح آن در جرائد چاپ شده همکاری کنم مضافاً به دلائل دیگری که برای اجتناب از اطناب کلام از شرح آن میگذرم همانطور نسبت به دوستاندار دیگر که در این مقال از موضوع بحث خارج است . انگیزه من در بر کناری این اشخاص بهمین جهت بوده است چون خوشبختانه خود او غرضش را در یادداشت‌های خویش شرح داده و سابقاً در صفحات خاطرات وحید جواب کافی داده‌ام معلوم است که گفته‌هایش سرپامبنی بر غرض و دروغ است خدا خواسته است که با قلم خود خویشش را بهتر بمردم بشناساند و بمن فرصت دهد که چند سطری تجدید مطلع کنم و این خود مناسب‌ترین مجازات برای اوست .

اما راجع بدوست عزیز و شریف من آقای الله یار صالح که نسبت‌های ناروا به او داده است (یعنی زمان تصدی در وزارت کشور) دفاع از ایشان مشکل نیست چه آنکه همه کس الله یار صالح را میشناسد صدراالاشراف را هم میشناسد و موقعیت اجتماعی هر دو را میدانند خوشبختانه جامعه کور نیست و هیچگاه در قضاوت خود اشتباه نمیکند مسلم است کسی چون صدراالاشراف بایستی به الله یار صالح که طومار زندگانش مشحون از نقطه‌های درخشان راستی پاکدامنی صحت عمل خیر خواهی بی‌غرضی مردم دوستی و وطن پرستی

کم حافظه است همیشه دم خروس از جیبش پیدا است بعلاوه همه کس تاریخ شروع دوره هفتم انتخابات و جریان آن و خاتمه آنرا میدانند و جرائد وقت هم اعلام داشته اند استناد به نوشته‌های صدراالاشراف برای اتخاذ سند است و از جهت مزید تأکید و الا مطلب روشن است و محتاج به اقامه دلیل نیست خداوند لعنت کند گوبلز بلندگو و دست راست هیتلر را که درس دروغ و ریاکاری سیاسی به شاگردان خود آموخت و به این صفت مذموم رنگ سیاسی داد و آنرا رایج کرد .

بطوریکه خوانندگان در شماره‌های دوم صفحه ۸۶ به بعد و شماره سوم صفحه ۸۱ و شماره هفتم صفحه ۸۵ به بعد ملاحظه فرموده اند مطالبی بر رد نوشته‌های صدراالاشراف درج شده که در آن مطالب دروغ‌های واضحی که بمنظور قلب حقایق تاریخی اظهار داشته بر ملا نموده‌ام بنا بر این تکرار دروغ‌های دیگر بخوبی میرساند که تا چه حد میتوان بگفته‌های این مرد استناد جست ! اما غرض ایشان با من چه بوده؟ همانطور که در صفحه ۸۶ شماره دوم و صفحه ۸۱ شماره سوم توضیح داده‌ام خود ایشان هم در شماره اول صفحه ۴۶ مجله شرح داده شب سوم شهریور ۱۳۳۰ از استانداری خراسان احضارش کردند و این عمل مثل احضار دو استاندار دیگر (آذربایجان و فارس) روی اصل صحیحی بوده نه غرض شخصی همانطور که در شماره هفتم مجله نیز اشاره کرده‌ام من چطور میتوانم مجله وحید (خاطرات)



آقای مدیر محترم

مجله خاطرات و حید

از آنجا که جنابمالی بایبی نظری نوشته‌های موافق و مخالف را در مجله درج میفرمائید و مرحوم صدرا لاشراف راجع به انتخابات دوره هفدهم حملاتی به من نموده است خواهشمندم شرح مختصر ذیل را لطفاً در مجله چاپ فرمائید .
از نوشته‌های صدرا لاشراف در شماره یازدهم چهار مطلب مستفاد میگردد .

۱ - انتخاب مرا منتسب به حمایت جنابان الهیار صالح و شمس الدین امیر علائی نموده و حال آنکه اولاً انتخابات محلات زمان تصدی آقای امیر علائی در وزارت کشور جریان نداشته و انجام نشده است ثانیاً مناسبات من با جناب آقای صالح هم طوری نبوده که ایشان احیاناً از من حمایت کنند انتخابات حوزه محلات و خمین در سابق و چند دوره که من وکیل شدم چنین بوده که مردم اصولاً به فتوایها امثال امیر حشمتها و مرتجعین امثال صدرا لاشرافها رغبتی نداشته و توده مردم برخلاف گفته صدرا لاشراف

شماره ۱۲

است حمله کند اگر غیر از این میبود موجب حیرت میشد و معلوم است نسبت هائی را که بایشان داده تا چه حد دور از حقیقت و نارواست بدیهی است صالح و من هیچکدام انتظار نداریم که افکار صدرا لاشراف بامام آهنگ باشد این دو فکر روی دو خط موازی سپر میکنند و هیچوقت بهم نمیرسند از کوزه همان برون تراود که در اوست چه وقت آزادی و ارتجاع دست یکدیگر را فشرده و سازش کرده اند و بر روی يك خط مستقیم منطبق گردیده اند؟ این مبارزه مرگ و حیات است که با شیر اندرون شد و با جان بسدر رود .

و بقول معروف کند هم جنس بسبام جنس پرواز . راجع بنسبت هائی که بمرحوم دکتر مصدق داده است قضاوت با خوانندگان محترم است . در خاتمه با عرض پوزش از خوانندگان گرامی که وقت عزیزشان را صرف رد گفته های صدرا لاشراف کرده ام اضافه میکنم که اگر ایشان بجای اصرار به تبرئه خویش اعمال نیکی در حیات خود انجام میدادند و بحمايت خلق بر میخواستند همه کس امروز ذکر خیر از ایشان مینمود .
برگه سبزی بگور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست
دکتر شمس الدین امیر علائی

شدند و بر علیه آخوندها تظاهرات کردند و در نتیجه ظهیر بمنزل من آمدند که سازش کنند و مردم هم به منزل من آمدند که تکلیف خود را روشن کنند و آخوندها تلگرافی به تهران مخابره کردند مبنی بر طرفداری از من که در پرونده وزارت کشور موجود است و صریحاً اظهار داشتند که صاحبان نفوذ ما را اغفال کرده اند .

۳ - اما اینکه نوشته است خسروانی پولهایی خرج انتخابات کرده همه میدانند که من خانواده ریشه داری در محل دارم که محتاج به خرج کردن زیاد نبودم و با علاقه مردم من و خانواده ام پیوند داشتند حتی کمک هم برای پیشرفت انتخاب من میکردند و این مطلب طبیعی بود زیرا من برای عمران و آبادی محل زحمت کشیده بودم و بر همه مشهود بود .

۴ - راجع به فروش سنگ تراور - تن از طرف صدر الاشراف و سهام کارخانه پنبه پاک کنی که می نویسد فروخته و قروض خود را پرداخته است باید بگویم که با کمال تأسف ایشان نه صاحب سنگ معدن بودند نه کارخانه پنبه پاک کنی باین معنی که سنگ تراور تن بوسیله من در ملک ایشان کشف شد و ایشان بدون پرداخت دیناری عوارض سنگها را برای فروش حمل میکردند و دولت را وادار کردند که قانونی بگذرانند

اشراف از ارادل و اوباش نبودند بلکه زحمت کشان محل یعنی کشاورزان و طبقات پائین جمعیت بودند و کار انتخابات از انحصار این اشخاص خارج شده بود کما اینکه در دوره هفدهم کار انتخاب من مشکل تر شده بود زیرا نه در دست دکتور مصدق بودم و نه با فتوادها و مرتجعین بستگی داشتم و بعلاوه مرحوم کاشانی هم بامن مخالفت نمیکرد و پس از انتخاب من باز هم دست بردار نبود و در مجلس و کلا را بر علیه من تحریک می کرد و قسم میداد که به اعتبار نامه من رأی ندهند ولی نمایندگان به گفته های او ترتیب اثر ندادند او میخواست انتخابات را باطل کند ولی آقای الهیار صالح که مرد قانونی و بی غرضی است انتخابات را باطل نکرد .

۲ - اینکه می نویسد مجد المللی بوستان رئیس دفتر دیوان کشور مأمور محلات شد که ناظر انتخابات باشد مطلب چنین است که قبل از عزیمت بمحلات او از صدر الاشراف ملاقات نمود و پس از تبانی با او در محل کار انتخابات را دنبال نمود بهمین جهت در محل ارتباط او با آخوند ها بود که روزی هم آخوندها را وادار کرد که مردم را تحریک نمایند تا در مساجد نماز نگذارند و اگر اهالی تمرد کردند آخوندها از شهر خارج شوند تا بدین وسیله زمینه ورود دکتور صدر را که درده کیلومتری شهر بود فراهم آورند ولی اهالی محلات از این تحریک ناراحت مجله وحید (خاطرات)

که فعلا درید آقازاده است .

در خاتمه اضافه می کنم که قبل از مرگ ایشان مرا ملاقات کردند و از گذشته عذرخواهی کردند ولی قبلا مکرر ایشان از من عذر خواهی کرده بودند و باز دشمنی را از سر گرفتند .

شهاب خسروانی



آقای وحیدنیا مدیر محترم مجله خاطرات وحید

عطف به نوشته آقای شهاب خسروانی در صفحه ۵ شماره ۱۱ مجله مورخ ۱۵ شهریور ۱۳۵۱ عجیب است از این طرز نگارش و عیب است برای کسیکه بخيال خود میخواهد با واقعیت سروکار داشته باشد اگر به زعم نویسنده پول واگذاری پیشوای فرقه اسماعیلیه به جمعیت شیر و خورشید ایران بی حساب نبوده است که ایشان بمصرف انتخابات برسانند پس چطور ادعا می کنند که مرحوم محسن صدر آنرا به آخوند های کمره داده است که خرج انتخابات وموقفیت کاندیدای ایشان بشود این امری است که در مثل می توان بیک نام ودوهوا و یا کوسه وریش پهن اطلاق کرد .

م . فخرائی

شماره ۱۲

که سنگهای درجه دوم تراورتن از پرداخت عوارض معاف است و سنگهای خود را بدون پرداخت عوارض حمل مینمود و میفروخت قسمتی از همین سنگها را برای ساختمان مجلس سنا حمل کرد که پرونده هم در همان زمان تشکیل شد و مقدمات تمقیب بعضی ها فراهم شد و فعلا آقازاده آن مرحوم یعنی دکتر صدر از همان سنگها بهمان ترتیب استفاده می کند - اما راجع به کارخانه پنبه پاک کنی تفصیل چنین است که زمان مرحوم داور و شرکت مرکزی بوسیله مرحوم علی و کیلی که مسئول این قبیل امور بود و نماینده مجلس بود اعمال نفوذ نمود که کارخانه را در ملک ایشان دائر کنند و همین کار هم شد و بعداً قرار شد برای خرید کارخانه از طرف ایشان اقساطی به پردازد که شرکت مرکزی منحل شد و پولی هم ایشان بابت اقساط نپرداختند و کارخانه را تصرف نمودند و زمین های متعلق به موقوفه را هم تصاحب کردند و فعلا هم در تصرف آقازاده ایشان و تعلق به داعی دارد .

اما من در محلات فقط يك باغ دارم که ملك مادرم می باشد و فعلا متعلق به وارث ایشان است و ملك خمین من نیز زراعتی بوده که عوائد آن صرف فقراء محلات میشد و همه کس مستعجر است اما ایشان املاک نیمور را خریداری کردند و باغاتی در محلات دارند که موقوفه بوده و زمینهای شهرداری را هم ضمیمه آنها کردند

۱۳۳۰) خود را که در ۱۲ صفحه است و اصل آن ضمن نامه شماره - ۴۶ - دهم فروردین ۱۳۳۱ به وزارت کشور تقدیم شده با این ذریعه خلوص ایفاد خدمت می‌گردد.

توضیح مختصر آن اینست که :

گزارش مزبور در سه جلسه دوره هفدهم مجلس (۱) يك قسمت عیناً قرائت رباقی از حیث معنی بیان شده و همچنین در جزوه بیوگرافی دوم (۲) نمایندگان ملت قسمت اوائل آن درج گردیده است.

بتاریخ بیست و سوم شهریور ۱۳۵۱ شمسی

الفقییر الی‌الله تعالی

عبده : مجدالعلی



اداره مجله مفید و حید

چون موافق مرقومه ۲۶ فروردین [۱۳۵۱] چگونگی و تفصیل انتخابات شهرستان محلات را در دوره هفدهم تقنینیه برای تکلمه قسمتی از تاریخ معاصر استفسار فرموده‌اید - رونوشت متن مشهودات بیست و شش روزه (از ۱۹ بهمن تا ۱۴ - اسفند

جناب آقای وزیر محترم کشور

چنانکه در نامه ۱۸۹۵۸ - ۹ فروردین ۱۳۳۱ مقرر فرموده‌اید . گزارش مفصل از وضع انتخابات دوره هفدهم محلات در مدت ۲۶ روز مأموریت خود در ۱۲ صفحه تنظیم و لفا تقدیم می‌گردد .

گزارش : جریان مأموریت محلات از ۱۹ بهمن تا ۱۴ اسفند ۱۳۳۰ .
بموجب ابلاغ شماره ۳۷۷۱۳ - ۳۰ - ۱۰ - ۱۳۳۰ - اینجناب مجدالعلی با زرس انتخابات محلات ساعت هفت بعد از ظهر ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ وارد محلات شدم - اینک جریان وقایع مدت مأموریت اینجناب است که تفصیل داده میشود .

قبل از عزیمت در طهران مطالبی نسبت بوضع امنیت محلات میشنیدم که لازم شد متنکراً و

۱ - یعنی در جلسات ۵ شنبه ۱۸ اردیبهشت و ۵ شنبه ۸ خرداد و یکشنبه ۱۱ خرداد

۱۳۳۱ .

۲ - جزوه مورخ اردیبهشت ۱۳۴۹ تألیف محقق معاصر آقای ابراهیم صفائی

از صفحه ۲۰ تا ۲۳ .

مجله و حید (خاطرات)

بی‌خبر حرکت نمائیم ساعت نه صبح شنبه ۱۹ بهمن باتفاق آقای مهدی خدابنده بازرس انتخابات کمره بنام مستعار - تقی بهشتی با يك نفر همراه از گاراژ اتوبوسر محلات واقع در خیابان چراغ برق بوسیله اتوبوس شماره ۵۰۱۷-۳۰ - ط به رانندگی اکبر نام شوفر و ابوالفضل شاگرد شوفر عزیمت اول ظهر وارد قم شدیم - پس از يك ساعت توقف معلوم شد شوفر در رفتن بمحلات تردید و قصد دارد مسافرین را با اتوبوس دیگر بفرستد - پس از تأکيدات سایر مسافرین سه ساعت بعد از ظهر از قم حرکت و در حدود ساعت شش بعد از ظهر به قریه نیمه‌ور ملکی آقای صدرالاشراف واقع در نه کیلومتری شرقی محلات وارد يك ژاندارم و چند مسافر بر مسافرین محلات اضافه شد - جمعیتی هم جمع بود همینکه اتوبوس قصد رفتن کرد يك نفر که بشاگرد شوفر شبیه بود آمد و بصدای بلند اعلام نمود که امروز دو اتومبیل که بمحلات میرفته مورد حمله قرار گرفته شیشه‌های آنها را خرد کرده‌اند شوفر در رفتن تأمل نمود ولی سایر مسافرین (که در این موقع با ما دو نفر جمعاً چهارده نفر بودیم) باتکاه وجود ژاندارم مزبور در اتوبوس شوفر را تشجیع و ماشین راه افتاد هنوز به اوایل شهر نرسیده بودیم که ناگهان عده‌ای بالغ بردویست نفر با چوبدستی‌های مختلف بطرف اتوبوس حمله‌ور و متصل فریاد میزدند - زنده باد شهاب خسروانی - مرده باد صدرالاشراف - ابوالفضل شاگرد شوفر از وحشت از جا پریده و پشت سر هم فریاد میزد زنده باد شهاب خسروانی و چون حمله سخت و شدید بود يك نفر از مسافرین هم هماهنگی با زنده‌باد گویان نمود يك نفر از حمله‌کنندگان آمد دم اتومبیل گفت شما صدی هستید یا شهابی شوفر گفت ما شهابی هستیم زنده‌باد شهاب ولی آن جمعیت از رفتن اتومبیل بداخل شهرمانعت نمودند و بهمان گاراژ دم دروازه اتوبوس را هدایت کردند. تا مدتی که مسافرین پیاده شده و از گاراژ خارج گردیدند آن جمعیت اطراف را محاصره داشتند پاسبانی هم که روی سینه‌اش نمره نداشت همانجا ناظر جریان این اعمال بود. بی‌اینکه کوچکترین مداخله‌ای بنماید پس از استقرار در مهمانخانه باتفاق آقای خدابنده آقای مصحفی فرماندار - را در فرمانداری ملاقات و جریان را عیناً برای ایشان شرح دادیم - مشارالیه گفت رئیس شهربانی از آقای شهاب خسروانی طرفداری مینماید به این جهت از طرف اتباع او هر عملی که بشود متعرض نمیشود - و من مراتب را بمرکز گزارش داده‌ام - شب را در اطاق مهمانخانه‌ای بیتوته کردیم که مشرف بمیدان محلات بود و مشاهده شد که جمعیت با چوبدستی‌ها در گردش و اتومبیل سواری هم در حرکت و فعالیت بود و هر دفعه که با پاسبان پلیس میدان میرسیدند با او مذاکره می‌نمودند بواسطه وجود مهتاب تمام جریان غالب مشهود بود.

نامه ها و اظهار نظرها

فردا که بیستم بهمن بود عده ای از قوای نظامی بفرماندهی سرکار سرگرد غفوری وارد محلات شد در همین روز روی ورقه تلگرافی پیش نویس تلگرافی بامضاء آقایان روحانی و ناظری و شهیدی و مقدس وقائتی پنج نفر از علماء محلات در فرمانداری باینجانب دادند بمنوان تجریش خطاب به آقای صدرالاشراف مبنی بر اینکه :

چون اوضاع با آمدن آقای دکتر صدر و نیموری ها مساعد نیست و بیم خطر میرود تمنی میشود امر فرمائید به محلات حرکت ننمایند تا کتباً بمرض برسد .

چهار بعد از ظهر همان روز بر حسب تقاضای شفاهی آقایان علماء در منزل آقای مرتضی مقدسی باتفاق فرماندار و آقای خدا بنده با آقایان شهیدی و روحانی در باب تلگراف مذکور ملاقات و روز ۲۱/۱۱/۱۳۳۰ آقای روحانی شرحی به این جانب نوشت که در محل اغتشاشی و موانعی در کار نیست انتخابات را شروع کنید . چون شهر امن نبود و بدستور تلگراف ۲۸۶۵۶ - ۲۴ . دی ۱۳۳۰ - جناب آقای نخست وزیر باید شورای امنیت محلات بنظارت بازرس قضائی تشکیل شود بر حسب دعوت ۳۹۴۶ - ۲۱/۱۱/۱۳۳۰ فرماندار در در جلسه شورای امنیت شرکت و تصمیمات ذیل اتخاذ شد :

(۱) محل متینگها - جلو کارخانه پنبه و جلو دبیرستان تعیین شد .

(۲) اشخاصی از دهات مجاور به شهر آمده بودند چون ایجاد اختلال می نمود مقرر شد بمحل های خود عودت نمایند .

(۳) کسی حامل چوب و چماق نباشد .

با وصف مرقوم آقای دکتر صدر خودشان حداکثر با ده نفر از هممانان خود از نیمور وارد محلات شدند .

چهارو نیم بعد از ظهر روز ۲۲/۱۱/۱۳۳۰ باتفاق آقای فرماندار و سرکار فرمانده قوای اعزامی بقریه نیمور عزیمت و تصمیمات شورای امنیت را به آقای دکتر صدر ابلاغ و مذاکره شد که وارد محلات بشوند . پس از مراجعت ساعت هشت بعد از ظهر باتفاق آقایان مذکور با آقای شهاب خسروانی ملاقات و تصمیمات مذکوره ابلاغ و مذاکرات در باب امنیت شهر شد و در همان حال کاغذی بدست آقای شهاب خسروانی دادند و ایشان گفت که این گزارش پاسبان است که الان از نیمور تک تک جمعیت وارد محلات شده اند پاسبان را خواستیم شماره پاسبان ۹ بود و به آقای شهاب گزارش داده بود از او سؤال شد که چرا بر رئیس شهر بانی راپرت نداده ای جوابی نداشت بالنتیجه بر اثر اظهار وحشت آقای خسروانی و حاضر شدن حاج آقا رضا نام از اهالی خمین و شکایت از نا امنی و حضور حاج میرزا علی جان ولی بزاز و اظهار محله وحید (خاطرات)

باینکه در نیمروار او میخواستند اندک بزنند یک چوب باو زده اند لیکن غلام حسین نیموری مانع شده و آمدن آقای نوبخت محلاتی سردفتر و داد و پیداد و اظهار اضطراب کردن بالنتیجه با حضور آقای شهاب خسروانی تا نصف شب شورای امنیت تشکیل و تصمیماتی بمنظور رفع تشنج اتخاذ شد .

صبح ۴ شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ تلگرافی از خمین رسید که عده ای از اهالی کمره بمنظور تقدیم عرایض کتبی حاکی از مستدعیات خود بطرف محلات حرکت و پس از ملاقات بلادرنگ بر خواهند گفت معاندین القاء شبهه نمایند آقای مرشدی بخشدار خمین نیز تلگرافی نمود که آقایان برای جلب توجه فرماندار و بازرسی عزیمت مینمایند تذکر داده شده ترتیبی رفتار نمایند که تشویشی فراهم نشود. بلافاصله تلگراف دیگری بامضاء نه نفر رسید که حضرات بمنظور تخریب دهات حرکت کرده اند.

در همان حال آقای علایی رئیس پست و تلگراف در فرمانداری حاضر و اظهار نگرانی از ورود اهالی خمین میکرد و گفت آنچه جواب لازم باشد بنویسید با تلفن الساعه مخابره مینمایم . اینجانب مجدداً شرحی جواباً نوشتم که آقایان تشریف نیاورند خود من به خمین خواهم آمد رئیس تلگراف معجلاً رفت و نامه را برگرداند و ذیل آن بخط خود نوشت که یک ساعت پیش سی دستگاه ماشین حرکت کرده و جماعتی هم بفرمانداری آمده اظهار اضطراب مینمودند .

بلافاصله فرماندار شورای امنیت را تشکیل و تصمیم گرفته شد که فقط نمایندگان اهالی وارد شهر شوند آقای سروان مؤبدی رئیس ژاندارمری بفوریت بطرف خمین حرکت و در یک فرسنگی محلات اهالی خمین را متوقف و یک ونیم بعد ظهر هفت هشت نفر نمایندگان آنها آمدند و مستدعیات کتبی خود را به این جانب و فرماندار دادند و خواهش کردند که ماها برای ملاحظه عده آنها بخارج شهر برویم و باتفاق فرماندار و فرمانده قوای نظامی رفتیم شانزده اتوبوس و کامیون پر جمعیت بود بلندگو داشتند قرآن میخواندند شماره های زنده باد آیه اله کاشانی و آقای دکتر مصدق و آقای حشمتی داشتند و تقاضا کردند که این جمعیت باید ناهار بخورند تا خمین نه فرسخ راه است نمیشود گرسنه برگشت اجازه بدهید برای ناهار بقریه دلچیان برویم هر چه فرماندار سعی کرد که منصرف شوند گفتند شما یک کاری بکنید که ناهار خورده شود هر جا میخواهد باشد - بالاخره فرماندار اجازه داد که بدلیجان بروند و راهی شدند بشهر که آمدیم طرفدارهای

نامه ها و اظهار نظرها

آقای شهاب خسروانی اظهار عدم رضا میکردند و میگفتند . اینها اغتشاش و غارت خواهند کرد .

عصری خبر رسید که اهالی خمین دلیجان را غارت کرده اند روز ۲۴ تلگرافی بامضاء آقای نصرت الله هاشمی مبنی بر تأیید شایعه غارت رسید مراتب فوری بدادسرا اعلام و اقدامات قانونی شده اینک خلاصه رسیدگی آقای بازپرس دادسرای محلات تا آخر روز ششم اسفند ۱۳۳۰ بقرار ذیل میباشد :

مستفاد از جریان کار تا ششم اسفند ۱۳۳۰

۱- اول در مقابل دکان حاج حیدر جوادی که از موافقین آقای خسروانی میباشد گفته اند - مرده باد خسروانی - اکبر آقای جلالی گفته بمردمان محترم توهین نکنید بد نگوئید - این جا ظاهراً نزاع بین الاثنین شروع و هاشمی از موافقین آقای خسروانی يك تیر در میزند و میگوید مرده باد - دکتر صدر - دلیجانها سنگ زده اند سر بعضی از خمینیها و شیشه های اتوبوس آنها را شکسته اند - در این حال کامیونها و اتوبوسها را بخارج از آبادی برده و خمینیها پاتیه آمده شروع بشکستن در و پنجره و هر چه پیش آنها میآمده نموده اند .

شاید مقداری پارچه و قدری پول نقد را هم بعضی برده باشند . هاشمی از توی ژاندارمری با اسلحه خارج گردیده است باین جهت ژاندارمری تصدیق نمیتواند بکند .

در این بین به بانک ملی دلیجان حمله میکنند ژاندارمری تیر اندازی مینماید . فعلا گزارش بخشدار و گزارش ژاندارمری بایکدیگر تباین دارد که در رسیدگیهای بعدی این اختلاف رفع می گردد .

روز پنج شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۳۰ شرحی بامضاء علماء محلات رسید که : اهالی از تأخیر انتخابات ناراضی اوضاع شهر و زندگی مردم مختل از هر جهت خطرانی در هر آن از خارج شهر مردم آنرا تهدید مینماید - رفع آن بانجام و ختم انتخابات است این جانبان و اهالی تمنی داریم هر چه زودتر انتخابات را شروع شهر و مردم آنرا از این وضع طاقت فرسا رهایی بخشید .

راجع به این تقاضی شورای امنیت تشکیل تصمیم گرفته شده موقع مقتضیات ایجاب نمود و قوای انتظامی تکمیل گردید تصمیم لازم اتخاذ شود و آقای صدر با همراهان خود مجله وحید (خاطرات)

به محلات وارد شود .

آقای دکتر صدر بعد از ظهر روز جمعه ۲۵ بهمن ۱۳۳۰ موافق مقررات شورای امنیت بمحلات وارد - قوای انتظامی با اشغال نظامی خط سیر را مراقبت و اتفاقی رخ نداد فرماندار گفت شنیده‌ام الاغی را رنگ کرده و مخالفین قصد دارند جلو آقای دکتر سر ببرند و از این کار جلوگیری نیز شد .

در دوم اسفند ۱۳۳۰ علماء تلگراف شهری مخابره کردند که :

امنیت نیست صفوف نماز جماعت را بهم میزنند -- روز سوم اسفند آقای روحانی یکی از علماء تقاضای ملاقات اینجانب و فرماندار را نمودند - ملاقات حاصل موضوع مذاکره امنیت شهر و مزاحمت دسته طرفداران آقای شهاب بود . در ۴/۱۲/۱۳۳۰ رونوشت تلگراف شهری بشماره يك بامضاء منتسب به ۵۹ نفر خطاب به آقایان روحانی و شهیدی و مقدس و انصاری علما رسید که :

عده‌ای بدون داشتن وجهه عمومی با کمک شما ها میخواهند خودشان را بمردم محلات تحمیل نمایند برای اتمام حجت چندی قبل فرستادیم که فقط آقایان در امور مذهبی دخالت ننمایند یا برکنار شوید به سیاست فزدازید تا مورد اعتماد جامعه باشید و الا مردم از شما کناره گیری می کنند . این تقاضا وقتی بود که شماها بوسیله افراد ناشایسته با عوامل فساد نیمور همکاری میکردید و شب و روز مردم در ناراحتی بودند برای تبرئه خودشان شرحی بفرمانداری و بازرسی نوشتند که هیچ گونه اغتشاشی نیست انتخابات را شروع کنید حال چطور است که با بودن قوای انتظامی زیادتر که از تهران آمده است مردم را مجدداً وادار بشکایت نموده اید و میخواهید بنام دین از شهر بروید تا مردم اجتماع کنند و اختلال وی نظامی فراهم سازید - خوشبختانه هیچ کس پیروی از این افکار نکرد جز مسلمانان مسجد ندیده حال باز تلگراف شهری می کنند که اذهان مقامات را مغلوب نمایند که شهر ناامن است مسجدها تعطیل است در صورتیکه اعمال خود شما ثابت است که دیگر مردم مسجد را ترك گفته در صورتیکه در مسجد حجة الاسلام آقای قائمی برای نماز مکان نیست چون شخص بی نظری است در هر حال بشما عرض می کنم در صورتیکه این رویه را ترك ننمایند بمقامات عالی اسلامی در قم شکایت می کنیم تا بیایند نزدیک افکار مردم را نسبت بشما به بینند و تکلیف مذهبی ما را با شما تعیین نمایند زیرا دیگر ماها خودمان را محتاج بشما نمی دانیم که مردم ساده لوح را از راه طریقت واقعی منحرف سازید زیرا که دیگر گول این تظاهرات را نخورده

و کاملاً بوظایف دینی و اجتماعی خود آشنا هستند .

در همان یکشنبه ۱۲۲۴ ر. ۱۳۳۰ تلگراف شهری بشماره دو بامضاء منتسب به آقایان مخاطب‌های تلگراف شماره یک رسید که :

مستدعی است تلگراف جمعه ۱۲۲۲ ر. ۱۳۳۰ مبنی بر تحصن و عدم امنیت را کان لم یکن فرض و همه اهالی بالاتفاق از علماء و وجوه اهالی و طبقات مختلف استدعا داریم انتخابات را زودتر بجزریان بیاندازید که شب عید مردم بکسب و کار خود مشغول شوند .

پس از ورود عده دیگر قوای نظامی به محلات فرمانده قوای نظامی غالب میگفت امنیت برقرار است انتخابات چرا شروع نمیشود . علی‌الجمله فرماندار شورای شهرستان را برای روز ۵ شنبه اول اسفند ۱۳۳۰ بمنظور مشورت درباره تعیین ۱۰۸ نفر دعوت - مدعوین صورتهائی حاضر و اصرار داشتند که چون کار زیاد تعویق شده همان آن ۱۰۸ نفر تعیین شوند - پس از مذاکره چون قانوناً باید فرماندار اسامی اشخاص را پیشنهاد نماید در هر صورت با اکراه شورای شهرستان موافقت بتجدید جلسه برای ساعت هشت صبح فردا (جمعه دوم اسفند) نمود - در پی فرجه فرماندار اسامی ۱۰۸ نفر را (۵۴ از اشخاص مورد نظر آقای شهاب و ۵۴ نفر از افراد مورد نظر آقای صدر) تهیه کرد . . .

برای اینکه ۱۰۸ نفر از افراد بیطرف صالح مورد اعتماد و مردم تعیین و منظور جناب آقای دکتر مصدق از آزادی حقیقی انتخابات تأمین تا نمایند و وکیل واقعی خود مردم به مجلس برود و فی الواقع نفس الامر مجلس شورای ملی بشود . در جلسه های روز ۵ شنبه اول و روز جمعه دوم اسفند ۱۳۳۰ شورای مشورتی شهرستان محلات اینجناب بموجب دعوت نامه ۴۱۸۳-۱۱۳۳۰ ر. ۱۳۲۰ فرماندار حاضر گردیدم بواسطه اینکه در مواقع مختلفه مخصوصاً پس از قضایای زابل با تذکار واقعه و قتل بازرس قضائی - اینجناب تهدید شده بودم - بعد از بیانات افتتاحیه فرماندار در اولین جلسه پنج شنبه اول اسفند ۱۳۳۰ بدو توضیح دادم که من داوطلب مأموریت انتخابات عموماً و این مأموریت بالخصوص نبودم - ندانستم چه کسی نام مرا - اخیراً بمیان آورده است . پس از وصول ابلاغ قصد کناره گیری داشتم - بالاخره پس از تردید های زیاده و مطالعه در ظرف پانزده روز برای اینکه از روی حسن ظن این مأموریت محول گردیده بود قبول کردم - چون از همان مرکز (که هنوز واقعه زابل اتفاق نیافتاده بود) تخویف و تحذیر میشدم پیش از عزمیت وصیت نامه ای تنظیم (بعضی از فقرات وصیت نامه را خواندم) و برای آقایان رؤسای ادارات شهرستان محلات توضیح نمودم که اینجناب خود را آماده برای مرگ کرده ام - سپس جهت اینکه چرا سر خود را روی دست گرفته به محلات آمده ام گفتم که بواسطه اعتقاد کامل بجناب آقای دکتر مصدق مجله وحید (خاطرات)

میباشد و یکی از دلایل عقیده مند بودن خود را بجناب آقای دکتر - مقاله‌سی و یک سال پیش مجله ارمغان قرار داده که در زمان ایالت فارس ایشان نوشته شده بوده است و آنرا قرائت کردم سپس منظور جناب آقای دکتر مصدق را که جریان انتخابات در آزادی بمعنی حقیقی است تشریح کردم .

با توجه باحوال و طرز تفکر بعضی از آقایان رؤسای ادارات که محسوس شده بود قرآن مجید را بدست گرفتم و حاضرین را بخداوند متعال و بکلام الله مجید قسم دادم که در حفظ بی طرفی و تعیین اشخاص صالح و بی طرف مورد اعتماد و توجه مردم با اینجناب که خود را مجری منویات جناب آقای دکتر مصدق میدانم همراهی نمایند .

معدلك این چند نفر بخصوص بترتیب :

۱- آقای مهندس یارمحمدی رئیس اداره کشاورزی

۲- آقای سمیعان رئیس بانک ملی

۳- آقای تاج بخش رئیس بانک کشاورزی

۴- آقای علاء رئیس پست و تلگراف

۵- آقای شاهنوشی رئیس اداره دامپزشکی

محسوساً در جریان مشورت رعایت امانت مستشار و بی طرفی را نه نمودند.

در جلسه اول صورت‌هایی که آماده داشتند بفرماندار تسلیم نمودند و حال آنکه عبارات دعوت نامه فرمانداری اشعاری بمنظور ازدعوت نداشت شوری بدو تصدیق کرده که تعیین مردمان بی طرف با وضع حاضر میسر نیست با این احوال نگذارند که حداقل موافق صورت مختلط پیشنهادی فرماندار اعتدال در منتخبین حفظ شود .

در خلال مذاکرات اینجناب حسب الوظیفه تذکرات لازم را دادم در ابتداء جلسه روزجمعه دوم اسفند که شوری اول آقای تاج بخش رئیس بانک کشاورزی را بعنوان منشی شورای شهرستان تعیین و ایشان بلافاصله مقادیری کاغذ سفید با کاربن از جیب خود بیرون آورد برای تهیه صورت مجلس که این نکته دقیق مورد توجه اعضاء شوری مخصوصاً آقایان رئیس دادگستری و آقای دادستان و آقای رئیس دارائی واقع گردید موقعیکه اسامی اشخاص مطرح میشد آقای رئیس بانک کشاورزی با اشاره دست و آقای رئیس کشاورزی با بلند کردن صدا رفقای خود را بموافقیت یا به مخالفت متنبه مینمودند مقارن ظهر همان روز دقهه آقای شاهنوشی رئیس دامپزشکی از جلسه خارج و پس از برهه‌ای وارد اطاق جلسه شده با صدای بلند اظهار کرده :

نامه ها و اظهار نظرها

آقایان خیر تازه - فرمانده قوای نظامی می گوید اگر آقایان کار را تمام نکنید حفظ و تأمین جان آقایان مقدور نیست این معنی مورد توجه حاضرین قرار گرفت بالنتیجه اینجانب سرکار سرگرد غفوری فرمانده قوای نظامی داد جلسه دعوت و قضیه را با حضور و توجه حاضرین جلسه مطرح کردم - آقای سرگرد روبروی آقای شاهنوشی موضوع را تکذیب کرد - معلوم شد این حرف را برای ارباب آقای شاهنوشی جعل کرده و گفته و حقیقت قضیه اینطور نبوده است. دیگر آنکه هنوز صورت جلسه تمام و امضاء نشده و اعضاء شوری متفرق نشده بودند - نامه ای بامضاء آقای سروش بعنوان اعضاء شوری رسید که جماعت متینگ دهنندگان برای عرض تشکر از اعضاء شورای شهرستان می خواهند شرفیاب شوند و بلافاصله حاضر شدند که در ورودی فرمانداری برای خروج اعضاء شورا مسدود گردید - در این موقع ذهن من متوجه شد که هنگام تصویب اسامی اشخاصی جز از آقای رئیس شهربانی که وظیفه دارد و آقای دادستان و آقای تاج بخش که از طرف فرماندار مأمور بودند - بعضی از آقایان دیگر هم صورت بر میداشتند که هنوز اسامی در صورت جلسه درج نشده در خارج منمکس و منتشر گردیده است .

جعبه بزرگ شیرینی های تهران که برای رفع خستگی آقایان آورده شد گفتند متعلق بسر کار سرگرد غفوری فرمانده پادگان محلات می باشد در صورتیکه سرگرد تکذیب نمود و معلوم شد شیرینی را از محل معینی آورده اند و هم چنین روشن نشد که ناهار و کباب از کجا تهیه گردیده است .

بهر حال با توجه بجهات مرقومه و بملاحظات مشهودات خود طرز عمل شورای شهرستان محلات را که یکجانبه تشخیص و آنرا صحیح ندیدم به این جهات با امضاء نکردن صورت جلسه مورد بحث بادر نظر گرفتن تمام عواقب و خیمه این کار وظیفه خود را انجام و گزارش شماره هفدهم مورخ دوم اسفند ۱۳۳۰ را بشرح ذیل تقدیم و موافق ورقه جداگانه نیز از جناب نخست وزیر استدعای معافیت از ادامه مأموریت محلات نمودم .

جناب آقای صالح وزیر کشور

برای اینکه ۱۰۸ نفر از اشخاص بی طرف و مورد اعتماد مردم تعیین و منظور دولت جناب آقای دکتر مصدق از آزادی حقیقی انتخابات تأمین گردد - در جلسه های روز اول و امروز جمعه دوم اسفند ۱۳۳۰ شورای شهدستان محلات که فرماندار بجهت مشورت مجله وحید (خاطرات)

تشکیل داده بود بنا بر دعوت فرماندار حاضر گردیدم .
 با اینکه در ابتداء جلسه اول اعضاء شوری را به خداوند متعال و کلام الله مجید در
 در حفظ بی طرفی و تعیین اشخاص صالح بی طرف و مورد اعتماد و توجه مردم قسم دادم
 معذک این چند نفر بخصوص .

- | | |
|--------------------------|--------------------------|
| رئیس اداره کشاورزی محلات | (۱) آقای مهندس یار محمدی |
| رئیس بانک ملی | (۲) د سمیعیان |
| رئیس بانک کشاورزی | (۳) د تاج بخش |
| رئیس پست و تلگراف | (۴) د علاء |
| رئیس اداره دام پزشکی | (۵) د شاهنوشی |

محسوساً در جریان مشورت رعایت بی طرفی را نمودند - شورا تصدیق داشت که
 تعیین مردمان بی طرف با وضع حاضر میسر نیست باین حال هم نگذارند که حداقل موافق
 صورت فرماندار اعتدال در منتخبین حفظ شود در خلال جلسه تذکراتی دادم چون طرز عمل
 صحیح نبود ذیل صورت مجلس را امضاء نکردم ظن قوی بر اینست که عمل تقریباً يك
 جانبه مزبور حوادثی را در پی داشته باشد .

استدعا دارم که گزارش ۷۱-۳۰۱۱۱۳۰ فرماندار را خطاب به جناب آقای نخست
 وزیر ثانیاً مورد مطالعه قرار داده و در جریان انتخابات محلات پیش از وقوع هر حادثه‌ای
 توجه بیشتر میبذول فرمایند . بقیه منوط به امر عالی است .

فرماندار کتبی موجب امضاء نکردن صورت مجلس را پرسید و مفاد گزارش مرقوم
 را جواباً نوشتم - بواسطه وضع مخصوص شهر سرکار سرگرد فرمانده پادگان از روز شنبه
 ۲۶ بهمن ۱۳۳۰ يك نفر سرباز مسلح شب و روز مأمور حفاظت اینجانب نمود که در
 دادگستری محل اقامت من دائم از من مراقبت مینمود - از طرف شهر بانی دو شب پاسبان
 مسلح فرستادند که با وجود سرباز احتیاجی به او نبود - از چهارم اسفند ۱۳۳۰ (از لحاظ
 اینکه صورت مجلس را امضاء نکرده بودم بلا حدید فرمانده پادگان از دادگستری به
 شهر بانی نقل مکان نموده و تا روز حرکت (جمعه ۲۳ اسفند) در همانجا منزل داشتم .
 از چهار و نیم بعد از ظهر روز جمعه دوم اسفند ۱۳۳۰ که شورای شهرستان پایان یافت و من
 ذیل صورت مجلس را امضاء نکرده و گزارش بشماره ۱۷-۲-۱۲-۱۳۳۰ به جناب آقای
 صالح وزیر کشور در باب انتخاب ۱۰۸ نفر و جهت امضاء نکردن صورت جلسه دادم .
 وضع دگرگون گردید چهار بعد از ظهر آقای نظام سردقتر و آقای عطاء الله آفاخانی

نامه‌ها و اظهار نظرها

درشهربانی آمده و مرا بنام آقایان روحانیون بفرمانداری دعوت و من از رفتن خودداری نمودم زیرا اگر ضرور بود یکی از مستخدمین دولتی می‌آمد - بالنتیجه سرکار سرگرد غفوری فرمانده پادگان محلات باجیب بشهربانی آمد و باتفاق ایشان بفرمانداری رفتم - آقای روحانی و آقای شهیدی از علماء و جماعتی در فرمانداری بودند - مذاکرات درباب دعوت معجل ۱۰۸ نفر بود و فرماندار بواسطه امضاء نشدن صورت جلسه از طرف من شروع به دعوت را مشکل میدانست و بالنتیجه قرارداد تا فردا عصر مطالعه و یا از وزارت کشور در این باب کسب تکلیف نموده جواب بدهد پس از مذاکرات مفصل آقایان را از فرمانداری خارج و فرماندار با اینجانب و سرکار سرگرد غفوری مذاکره نمود و اظهار داشت که اگر کار بمکاتبه و تلگراف باشد بطول می‌انجامد و با اصرار آقایان وفق نمیدهد بهتر است که فردا صبح بطرف تهران عزیمت و حضوراً با آقای وزیر کشور مذاکره و زودتر تکلیف را معین نماید - قرار شد که شرحی برای حرکت خود با اینجانب و سرکار سرگرد غفوری بنویسد و چون در خمین هم متحصنین در تلگرافخانه هستند باتفاق صبح فردا بطرف خمین حرکت پس از مذاکره با متحصنین مشارالیه بطرف تهران حرکت و من و سرگرد به محلات برگردیم - نزدیک ساعت شش صبح روز دوشنبه پنجم اسفند ۱۳۳۰ - اینجانب در فرمانداری حاضر و قصد عزیمت بود که آقای عزلتی رئیس شهربانی در فرمانداری حاضر و با صدای بلند بطور فریاد خطاب به فرماندار گفت که :

من نمی‌گذارم از محلات فرار کنی میخواهی جماعتی را بکشتن بدهی از دکتر صدر پول گرفته‌ای و من ترا خواهم کشت اگر جرئت داری پایت را از فرمانداری بیرون بگذار - بین زن و مرد اطراف فرمانداری را گرفته‌اند و ترا خواهند کشت و مطالب دیگر هم گفت که بخاطر من نمانده است - تمام این جریان با حضور سرگرد و اینجانب واقع گردید و جماعتی را در اطراف فرمانداری جمع کرده بودند - بالنتیجه فرماندار اظهار داشت : نخواهم رفت و با تلگراف حضوری مشکل را حل میکنم که کسی سوء قصد بشما نکند و همچنین از آقای بازر (اشاره بمن) نگهداری میکنم که سلامت بمانند و کسی نتواند سوء قصدی بایشان نماید - (این معنی دانسته نشد باینکه فرماندار موضوع رفتن تهران را بمن و فرمانده پادگان گفت چطور شد که جمعیت خبردار گردید) پس از نیم ساعت از خروج رئیس شهربانی - آقای شهاب خسروانی و آقای عطاءالله آقاخانی وارد اطاق فرماندار شده آقای شهاب اظهار داشت که تو (خطاب بفرماندار) از صدر پول گرفته‌ای و حمایت از او میکنی میخواهی انتخابات تعطیل شود من با تمام مردم اول میرویم به تلگرافخانه متحصن میشویم و بعد خودم جلو میافتم مجله وحید (خاطرات)

می‌آئیم بفرمانداری و فرمانداری را آتش میزنیم و تو (فرماندار) و بازرس (من) را من تسلیم دست مردم میکنیم چون شماها حق مردم را ضایع کرده‌اید مردم هر کار میخواهند با شما بنمایند و بعد خطاب بمن که میخواهید آقا فرار کنید تحت تأثیر صدر قرار گرفته آبروی چهل ساله خود را - سردستی صدرا لاشراف ازدست دادید صورت مجلس امضاء نکردید من گفتم: من فرار کن نیستم نمیخواستم فرار کنم فرماندار خواست برود تهران و من هم از کسی نمیترم و تحت تأثیر قرار نکرده‌ام من وظیفه خود را انجام داده‌ام - فرماندار وظیفه مخصوص بخود دارد در این حال آقای آقاخانی گفت در جلسه اول گفتید وصیت کرده‌اید حالا وقت شده وصیت نامه را بدهید بمن گفتم شما نمیدهم درین ضمن آقای شهاب گفت دکتر خوشبین از تو تعریف میکرد گول فرماندار را خوردی و خود را ضایع کردید من گفتم آقا حق ندارید بد بگوئید من خود را محض برای مردن کرده‌ام و از هیچ چیز نمیترم آن ششلول خود را در آور مرا بکش و حرف بد مزن تا اگر در غیر این موقع من با آقا روبرو شوم حرف خود را می-گویم آقای شهاب گفت من نمیکشم شما را میدهم دست مردم که انتقام خود را بگیرند و حرکت کرد - آقای سرگرد غفوری جلوی او را گرفت و پس از مذاکرات فرماندار اقدام بدعوت ۱۰۸ نفر را موکول با اجازه و قبول من کرد من گفتم تمام این اقدامات داخل در اختیارات فرماندار است من یک وظیفه‌ای داشته‌ام انجام داده‌ام بالاخره رئیس عدلیه و آقای دادستان را رفتند آوردند - آنها هم با اتفاق گفتند که قضیه مربوط به اختیارات و نظر فرماندار است که صورت جلسه را امضاء کرده است علی‌الجمله فرماندار تلگرافی بشماره ۴۲۹۰-۱۳۳۰۱۲۲۵ به تهران به وزارت کشور مخابره و وقت برای دو به ظهر ششم اسفند ۱۳۳۰ دوساعت بظهر معین نمود و دستور دعوت ۱۰۸ نفر را داد .

چون وصیت نامه من در تهران بود بعد از این واقعه وصیت نامه خود را در محلات تجدید نمودم. بقیه جریانات بشرحی است که در گزارش ۴۲-۱۳۳۰۱۲۲۱۱ و ۴۵-۱۳۳۰۱۲۲۱۵-۱۳۳۰۱۲۲۳۰ بعرض رسیده است .

در قسمتی از نامه آقای نصرت الله فتحی مندرج در شماره ۱۱ خاطرات که در موضوع مرحوم سید حسن مدرس اشارتی رفته است چنین مستفاد میشود که نویسنده محترم پنداشته اند شادروان سید حسن مدرس در (خواف) فوت نموده اند در صورتیکه آن مرحوم در شهر کاشمر بدرود حیات گفته و در همانجا مدفون و حسب الامر شاهنشاه آریامهر که گویا بر حسب استدعای مرحوم سید ابوالحسن حائری زاده یزدی بوده است مقبره آبرومندی برای آن شادروان ساخته اند که تمام مخارجش را شاهنشاه عنایت فرموده اند .



توضیحی درمحل

فوت مرحوم مدرس

احمد فرهنگ - ازبزواری